

شورشهای ماه مه ۱۹۹۸ اندونزی حوادث خشونت‌های گسترده، تظاهرات و ناآرامیهای مدنی با ماهیت نژادی بود که در سراسر اندونزی رخ داد. هدف اصلی این خشونت‌ها چینی‌های اندونزیایی بودند. تخمین زده می‌شود که بیش از هزار نفر در این شورش‌ها کشته شده‌اند. حداقل ۱۶۸ مورد تجاوز گزارش شده است. ویکی. در زیر داستان شهادت Andryansah است: من برای اولین بار عیسی الماسه [عیسی مسیح] را از حادثه‌ای که تقریباً بی معنی بود، شناختم. این اتفاق در جریان شورش‌های ماه مه ۱۹۹۸ در اندونزی رخ داد. قبل از اینکه با ایسا الماسه بشناسم، والدین و محققانم در مدارس و مساجد به من آموختند که افراد خارج از اسلام کافر هستند و اسلام واقعی‌ترین آموزه تمام کتاب‌های روی زمین است. اگر هر یک از ما بتواند از شر پیروان خارج از اسلام خلاص شود، پاداش بزرگی وجود دارد، زیرا با توجه به آنچه که آنها به من آموخته‌اند، جوهر این است که کسانی که خارج از اسلام هستند، جماعت‌های شیطان هستند که باید از چهره این زمین نابود شوند. و بزرگترین خطر در آن زمان Nashara (مسیحیان) بود که در اندونزی به آرامی رشد می‌کردند. در آن زمان، من همیشه در درس‌های موجود در قرآن و حدیث غوطه‌ور بودم. این همان چیزی بود که من قبل از شناختن عیسی مسیح که در زمین و آخرت با محبت خود با شکوه بود، مانند یک شیطان رفتار کردم. در آغاز شورشهای ماه مه ۱۹۹۸، دوستانم (که مسلمان هستند) با هدف غارت مغازهای غیرمسلح موتورسیکلت میرانند. من دعوت دوستم را دنبال کردم که یکی از آنها فریاد زد: "بیایید کافران را نابود کنیم." این چیزی بود که من را هیجان زده کرد. ما در مقابل یک مغازه به نام El-Shaddai، متعلق به کافران مسیحی رسیدیم. ما مغازه را پرتاب کردیم در حالی که فریاد می‌زدیم الله اکبر با هم و فریاد می‌زدیم: "کافر، از مغازه خود بیرون بیایید!" بعضی از مردم بیرون شدند. یکی از آنها سوار موتورسیکلت شد تا از دست ما فرار کند. ما مردی را دیدیم که یک گردنبند صلیب به دور گردنش داشت. سپس دوستم به نام سلطان (نام مستعار) به من فریاد زد: "اندری، بیا دنبالش برویم!" قبل از اینکه سوار موتورسیکلت دوستم شوم، یک میله آهنی برداشتم. ما داشتیم اون مرد رو تعقیب میکردیم شرایط در جاده بسیار بد بود، اما مرد هنوز هم به گاز برخورد کرد. دوست من نیز سرعت موتور را افزایش داد. از آنجا که موتورسیکلتی که ما سوار آن بودیم یک موتورسیکلت شاه بود در حالی که مرد از یک موتورسیکلت معمولی استفاده می‌کرد، ما به آرامی به او رسیدیم. در یک نقطه مرد موتورسیکلت خود را در یک تقاطع به سرعت چرخاند. یک ماشین از ناکجاآباد بیرون آمد و ما به ماشین برخورد کردیم و من در هوا پرواز میکردم. بعد از آن دیگر هوشیار نبودم. وقتی به خودم آمدم، جمعیت زیادی را در اطراف دیدم. و در واکنش، من به دنبال دوستم برای دیدن وضعیت او. وارد خیابان شدم و جمعیتی را در آن طرف جاده پیدا کردم. دوستم را دیدم که در جاده دراز کشیده بود. بسیاری از شیاطین با چهره‌های بی رحم و حیوانات لاغر مانند سگ‌ها بر سر او مبارزه می‌کردند. چشمانم را مالیدم چون فکر میکردم هنوز بیهوش هستم. بعد از آن دوستم را دیدم. او توسط آنها از جمعیت بیرون کشیده شد. فریاد زد: اندری، اندری، کمک کن! حتی جرات نکردم قدمی بردارم چون میترسیدم. و من در وسط جاده گیج شدم. نوری از سمت راست میآمد. وقتی برگشتم، امبولانس درست کنارم بود و مرا زد. من در حالی که چشمانم را می‌بستم، مسجد الله را می‌خواندم. امبولانس از بدنه عبور کرد. سپس چشمانم را باز کردم و دیدم امبولانس درست در جایی که قبلاً افتادم متوقف شد. و چیزی که من را ساکت کرد وقتی بود که دیدم بدنم به امبولانس منتقل شد. این منو دیوونه کرد من به پایان رسید تا در حال اجرا بی هدف و من جرات رفتن به جمعیت که در آن من قبل از سقوط کرد چرا که من پس از دیدن حادثه دوست من ترسیده بود. مشخص نبود کجا میدویدم. ناگهان به پارک آمدم و گریه کردم. من مردم؟ مدام دستم را نیشگون میگرفتم، اما چیزی احساس نمیکردم. بعد بلندتر گریه کردم. و گریه کنان روی زمین افتادم. و وقتی افتادم، یک جفت پا را جلوی چشمانم دیدم. ناگهان عقب نشینی کردم زیرا دست اول آنچه را که دوستم تجربه کرده بود به یاد آوردم. اما وقتی میخواستم بلند شوم و فرار کنم، فلج شده بودم و نمیتوانستم حرکت کنم. جرات کردم ببینم چه کسی جلوی من است. اما من نمی‌توانستم چهره اش را ببینم زیرا بسیار خیره کننده بود. این باعث شد که من تسلیم شدم و صورتم را پایین نگه دارم. سپس شخصی که جلوی من لباس سفید پوشیده بود از من پرسید: پسر، چرا مرا ازار می‌دهی؟» سپس به او گفتم: ای شیطان، برو و مرا اذیت نکن.» من بالاخره ایات جن‌گیری اسلامی را خواندم تا او را بیرون کنم. سپس گفتم: پسر، چرا مرا ازار می‌دهی؟» من هنوز ایات جنیری را بر لبانم خواندم و گفتم: خدایا، ان شیطان را از جلوی چشمم خلاص کن.» باز گفتم: ای پسر، تقصیر من چیست که مرا ازار دادی؟» سپس بعد از اینکه متوجه شدم که ایات جن جن در برابر او موثر نیست، به پای او افتادم و به شدت گریه کردم و در نهایت، به او پاسخ دادم: "نمی‌دانم چرا این کار را کردم. منو ببخش و من در پای او ناله کردم. گفتم: بلند شو. نترس دستم را بگیر." من در مقابل او ایستاده بودم در حالی که چهره‌ام را خم می‌کردم (و در آن زمان هنوز در مورد چگونگی فرار از او فکر می‌کردم). به نظر می‌رسید که او افکار من را می‌دانست و دوباره گفتم: "از من نترسید زیرا من مهربان و مهربان هستم." و در نهایت جرات کردم به او نگاه کنم. احساس کردم غم و اندوهی که در قلبم بود فوراً ناپدید شد و جرات کردم از او بپرسم: تو واقعا کی هستی؟» او گفت: "من کسی هستم که همیشه توسط بسیاری از انسان‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. و منم راه راست من همان کسی هستم که مردم را از مردگان برانگیختم." پس از اینکه شنیدم او می‌گوید: "من کسی هستم که مردم را از مردگان زنده کردم"، بلافاصله متوجه شدم که او عیسی مسیح است که مسیحیان به عنوان خداوند خود را پرستش می‌کنند. سپس دوباره در پای او افتادم و در آن زمان ناخودآگاه متوجه شدم که پاهای او با سوراخ‌ها و زخم‌ها مشخص شده است. گفتم: ای عیسی، آنچه را که با پیروانت کردم ببخشید." دوباره گریه کردم چون احساس گناه میکردم. گفتم: چرا آنها را ازار میدهید؟» جواب دادم: نمیدانم. ایا ما مسلمانان شما را به عنوان یک خدای دروغگو می‌دانیم؟ سپس گفتم: هر آنچه در من است متعلق به پدر من است که در آسمان است. و هر آنچه در پدر آسمانی من است نیز از آن من است، زیرا تمام قدرت، هم در زمین و هم در آسمان، به من تحویل داده شده است. چون من و پدر یکی هستیم. شما هم همینطور، حالا مال من هستید." من هنوز در پای او گریه می‌کردم که او توضیح داد که او واقعا چه کسی بود، که او خود خدا بود. سپس گفتم: ای عیسی خدا، هر کاری را که تا به حال انجام داده‌ام ببخش. این جایی است که من برای اولین بار اعلام کردم عیسی خدای من است. عیسی الماسه گفتم: به خانه برو و از آنچه دیده‌ای به آنها خبر بده. من تا پایان عمر با شما خواهم بود.» و در آن لحظه ناگهان بیدار شدم. معلوم شد که من در بیمارستان بوده‌ام، به طور دقیق در ICU برای حدود ۲ هفته در کما. وقتی بیدار شدم، اشک ریختم و گفتم: بله، خداوندا، مرا ببخش.» در آن زمان، مادر و خواهر و برادرم بیرون منتظر بودند و وقتی صدایم را شنیدند با عجله وارد شدند. اما بسیاری از آنها تعجب می‌کنند که چرا من عیسی را خدای خود می‌نامم. بسیاری از کسانی که فکر می‌کردند من توسط شیطان تسخیر شده‌ام، ایات جنیری را با هم خواندند. این باعث می‌شود من با صدای بلند بخندم هر بار که آنها این کار را انجام می‌دهند. سرانجام بعد از اینکه وضعیتم بهبود یافت به خانه بازگشتم. در آن زمان این بزرگترین تکان دادن ایمان در زندگی من بود، در مورد آنچه که قبلاً اعتقاد داشتم، که همیشه پر از خشونت، حسادت و حسادت بود. و من در مورد ملاقات من با خداوند ما عیسی مسیح به یاد داشته باشید، چقدر خوب او به من بود. او میدانست که من پیروانش را از ازار داده‌ام. او باید سرم را قطع می‌کرد، اما در عوض مرا بخشید و روحم را بازگرداند تا به روح و بدنم بپیوندد. دکتر گفته بود که خونریزی مغزی دارم و درمان آن غیرممکن است. و حتی اگر بهبود پیدا کنم، کاملاً فلج خواهم شد. بسیاری از پزشکان تعجب کردند که حادثه من معجزه‌آسا است. و

هنگامی که آنها پرسیدند، من فقط پاسخ دادم که عیسی یا عیسی مسیح مرا شفا داده اند. گاهی اوقات این باعث می شود کسانی که عیسی را در قلب خود قبول نکرده اند فکر کنند که من توسط شیطان تسخیر شده ام. برادرانم و پدر خردم هم همینطور. پدرم بارها از کیای و واعظ دعوت میکرد تا برای من موعظه کنند. از آنها پرسیدم: آیا تا به حال طعم مرگ را چشیده اید؟ گفتند: هنوز نه.» سپس به آنها گفتم: به عیسی ایمان بیاورید زیرا عیسی کسی بود که مرا از مرگ نجات داد.» در نهایت، بسیاری از آنها با خشم ترک کردند. خوشبختانه پدرم یک مسلمان لیبرال بود. من در مورد تمام اتفاقاتی که در آن زمان تجربه کرده بودم صحبت کردم. (شاید پدرم ان را به گوش چپ و گوش راست را ترک کند). سرانجام پدرم گفت: اگر آنچه تجربه کردی درست باشد، از حضرت عسا برای نجات تو تشکر خواهی کرد.» من هم همیشه با پدرم بحث میکنم. تا اینکه بالاخره به پدرم گفتم، "واقعا هر چیزی که تجربه کردم درست است، زیرا من ان را با سر و چشمان خود دیدم." پدرم گفت: چگونه او را دیدی در حالی که در آن زمان مردم بودند؟ من و مادرمت همیشه تو بیمارستان منتظر بودیم چه زمانی بیرون رفتی و او را ملاقات کردیدی؟ آیا می دانیدی اندری، همه اینها به خاطر خشنودی خدا است؟ در آن زمان من در مورد پاسخ دادن به سوالی که پدرم از من پرسیده بود، گیج شدم. مادرم گریه کرد و مرا در اغوش گرفت وقتی دید که ما با صدای بلند بحث می کنیم و به من گفت خفه شو و بروم. بدون هیچ دلیلی، من به پدر گفتم، "بله، درست است، عیسی الماسه اکنون خدای من است. رنگین کمان شاهد چیزی است که من گفته ام. بعد پدرم با کنایه به من خندید و گفت: در این فصل خشک، رنگین کمان کجا میتواند وجود داشته باشد؟» و من در نهایت جایی را که با پدرم بحث می کردم ترک کردم و به سمت درب خانه رفتم تا بیرون بروم. وقتی بیرون از خانه بودم گریه میکردم و با خودم صحبت میکردم، "بله، خداوندگار من عیسی، چرا قلب پدرم مثل سنگ سخت است؟" بعد به آسمان نگاه کردم و به طرز عجیبی رنگین کمان دیدم. سپس از شادی گریه کردم و به خانه برگشتم تا پدرم را ببینم. به او زنگ زد تا ان را نشان دهد. بعد از اینکه پدرم رنگین کمان را دید، ساکت شد. و بعد از آن حادثه، پدرم احساس کرد که شوک ایمان را تجربه می کند، همانطور که قبلا داشتم. من همچنین از طریق قرآن و احادیث شروع به جستجوی عمیق تر در مورد اینکه ایسا الماسه واقعا چه کسی است کردم و چیزهایی را پیدا کردم که مرا تحت شع قرار داد. به عنوان مثال، آیات حروف زیر: (مریم، 19: 19) فقط عیسی، پسر مریم، بلافاصله وارد بهشت شد، زیرا او مقدس بود. (آل عمران، 3: 45) او در دنیا و آخرت هدایت می کند. (الفیه، 1: 6) "Indinash shiraathal mustaqiim" به معنی: راه مستقیم را به ما نشان دهید (Az Zukhruf، 43: 61) "Wa innahu la'ilmu lis saa'ati fa laa tamtarunna bihaa wa tabi'unni haadzaa shiraathum mustaqiim" را به خوبی می داند و در روز قیامت شک نکنید و از من پیروی کنید. این راه راست است. (از (Zukhruf، 43: 63) "Wa lammaa jaa-a 'Isa" bil bayyinaati qaala qad ji'tukum bil enjoy wa li ubayina lakum ba'dhal ladzii tathtalifuuna fiihi fat taqullaaha wa athii'u". معنی: و هنگامی که عیسی با اطلاعات آمد. او گفت: من با حکمت آمده ام تا برخی از آنچه را که در آن تردید دارید برای شما بیان کنم، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. عیسی مسیح پسر مریم رسول خدا و کلام اوست. (حدیث انس بن مالک ص 72) "Isa faa innahu Rohullah" wa sentencesuhu". عیسی مسیح روح خدا و کلام اوست. (مریم، 19: 17) "arsalnaa ilaihaa ruuhanaa fa tamatstsala lahaa basyaran" sawiyya". ما روح خود را به سوی او فرستادیم، بنابراین او در برابر او تجسم یافت تا مردی کامل شود. هیچ امام مهدی جز عیسی پسر مریم وجود ندارد. (آل 21: 91) Wallatii ahshanat farjahaa fa nafakhnaa fiihaa mir ruuhinaa Wa ja'alnaahaa wabnahaa" (Anbiyaa، 21: 91) "ayatal lil 'aalamiin" این بدان معنی است: داستان زنی را که افتخار خود را حفظ می کند (مریم) را به یاد داشته باشید و ما او و پسرش را نشانه ای برای جهان قرار دادیم. (مریم، 19: 33) "Wa salaamu 'alayya yauma wulittu، wa yauma amuutu، wa yauma ub'atsu hayaa" سلام بر او در روزی که زاده شد، روزی که مرد و روزی که زنده برانگیخته شد. "Idz qaalallahu yaa Isa، innii " (Al Imran، 3: 55) mutawafiika، wa raafi'uka ilayya، wa muthahiruka minal ladinana kafaru، wa jaa'ilul ladinana tabauka fauqal ladinana kafaru، ilaa yaumul qiyamati". به یاد داشته باشید زمانی که خدا گفت: ای عیسی، من تو را می بخشم و به سوی خود بالا می برم و تو را از کافران پاک می کنم، و کسانی را که از تو پیروی می کنند تا روز قیامت بر کافران برتری می دهم. "Wa aatainaa " (Al Baqarah، 2: 253) "isabna Maryam bayyinaati wa ayyadnaahu bi ruuhil qudusi'" و به عیسی پسر مریم معجزه های گوناگون عطا کردیم و او را به روح القدس تقویت کردیم. (یک نیسا، 4: 156) "Wa bi kufrihim wa qaulihim 'alaa Maryama buhtaanan' azhiimaa" و به سبب كفرشان به عیسی و به دروغ بزرگی که به مریم نسبت دادند. (آل عمران، 3: 45) "Idz qalatil malaikatu yaa Maryama innallaaha yubasyiruki" bi kalimatim minhus muhuul Masihi 'isabnu Maryama wajihan fiddun-yaa wal Akhirati wa minal muqarrabiin که فرشته گفت: ای مریم، خدا تو را با کالیمما از خود خشنود خواهد کرد. نام او مسیح پسر مریم است که در دنیا و آخرت رهبری و به خدا نزدیک است. و من در نهایت جستجو و جستجو برای همه چیز در مورد عیسی Almasih خداوند ما. در نهایت، من فکر کردم که من باید خود کتاب مقدس را درک کنم که عیسی مسیح واقعا چه کسی بود. یک تمایل بسیار قوی در قلب من برای به دست آوردن انجیل وجود دارد. سپس مغازه ای را که من و دوستم خراب می کردیم به یاد آوردم، یعنی کتابفروشی الشدایی، بنابراین به آنجا رفتم. وقتی به مغازه رسیدم، مغازه هنوز تمیز به نظر میرسید. شیشه ای که ما با سنگ پرتاب کردیم تا شکست، به طور مرتب بازسازی شده بود. سپس به مغازه رفتم و در نهایت، با یک فروشنده صحبت کردم، "خانم، آیا شما کتاب مقدس می فروشید؟" "بله"، او پاسخ داد. سپس فروشنده به دنبال یک کتاب مقدس بود. او عهد جدید را به من داد. سپس دوباره از او پرسیدم: آیا این کتاب مقدس ایسا الماسه؟«فروشنده با خنده گفت: بله، این عهد جدید انجیل Isa Almasih است.» سپس خانم به من گفت، "آیا شما یک غیر مسیحی هستید؟" من در مورد چگونگی پاسخ دادن گیج شده بودم. کمی میترسیدم که اگر خانم بداند که من مسلمان هستم، ممکن است از من متنفر باشد. سرانجام با قلبی سنگین به او پاسخ دادم: بله، من مسلمان هستم» و صورتم را پایین دادم. سپس خانم گفت: "اه، برای ما مهم نیست،" با لبخند. این باعث شد که من تعجب کنم که چرا ما می توانیم از کسانی که بدون دلیل دوستانه هستند متنفر باشیم؟ سپس از او پرسیدم: خانم، آیا کتابهایی درباره داستانهای پیامبران بر اساس مسیحیت وجود دارد؟» او نیز آنها را پیدا کرد. بعد از آن، من قیمت کل را برای کتاب ها پرداخت کردم. و قبل از آن، از او پرسیدم، "خانم، آیا هیچ یک از کارکنان مغازه در شورش های قبلی زخمی شدند؟" خانم به من پاسخ داد: "در زمان این حادثه، ما این مغازه را حدود ساعت ده صبح تعطیل کردیم." سپس دوباره پرسیدم، "آیا کسی این مغازه را به عنوان محل اقامت اشغال می کند؟" او پاسخ داد: "اه نه، اقا، فقط یک نگهبان امنیتی مغازه های اطراف ما را مدیریت می کند. حتی پس از آن، آنها فقط از بیرون برای امنیت محیط اطراف محافظت می کنند. این چیزی است که من را بسیار گیج کرد. تا آنجا که یادم میاید، وقتی عصر وارد این مغازه شدیم، هنوز چند نفر در آن بودند، در حالی که خانم گفت مغازه از ۱۰ صبح بسته شده و کسی در مغازه نیست. کسانی که در آن زمان دیدیم چه کسانی بودند؟ این چیزی است که تا به حال باعث تعجب من شده است. اگر اول مردی را که دنبالش بودیم میدیدم، ممکن بود زانو بزنم تا از او عذرخواهی کنم. و در نهایت، به خانه برگشتم، و شروع به خواندن کتاب مقدس در اتاقم کردم. وقتی داستان کتاب مقدس را خواندم بسیار متاثر، غمگین و مغرور شدم. هر کاری که عیسی مسیح انجام داده است چقدر باشکوه است. به همین ترتیب، سخنان او، که مانند خنجر به طور مستقیم سوراخ کردن قلب است، در مورد عشق صادقانه، تواضع و نجات آموزش می دهد. این چیزی است که از زمانی که روی زمین زندگی کرده ام هرگز ننشیده ام. بیش از این، من ما مسلمانان را بالاتر از دیگران

می دانستم و همه گروه های کافر یا کافران مجبور بودند به ما تسلیم شوند، یعنی پیروان اسلام، زیرا قران می گوید: "فقط مسلمانان وارد بهشت می شوند" و این بسیار پوچ است. چگونه پیامبران قبل از محمد می توانستند مسلمان نامیده شوند، در حالی که آنها هرگز شهادت ندادند؟ [شهید حرفه مسلمان ایمان است] ("هیچ معبودی جز خدا وجود ندارد و محمد رسول خدا است"، یکی از ارکان پنجگانه اسلام است. و همچنین هنگامی که من یک حادثه عجیب و غریب را تجربه کردم که در آن روح من از بدن من در زمان حادثه جدا شد و به کما رفت، چرا کسی که من را ملاقات کرد در واقع عیسی مسیح بود؟ و در نهایت، من خودم را به طور کامل به پذیرش عیسی مسیح به عنوان خداوند و نجات دهنده من. در ۲۷ اکتبر ۲۰۰۰ به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید گرفتم. تسبیح. من فیض او را دریافت کردم. اگرچه سفر دردناکی بود، اما بسیار خوشحال بودم. عیسی همیشه با من است. آمین. سولو، اندونزی، ۳ مه ۲۰۰۶ نام واقعی من احمد اندریانامه بن عبدالجلیل است و سرانجام نامم را به کریستین اندریانسه تغییر دادم و نام احمد را حذف کردم زیرا همیشه مرا به یاد نفرت میاندازد. [منبع: anakterang.blogspot.com]